

بازداشتگاه اشویتز

-۳-

بمحض ورود کاروان‌ها سربازانی که مقابل واگن‌ها در گردشند، دوقلوها و کوتاهان را جستجو می‌کنند. مادران بامید آنکه با آنها بهتر رفتار خواهد شد بی‌تردید کودکان دوقلوی خود را تسلیم می‌کنند. دوقلوهای بزرگ و بالغ هم که میدانند از نظر علمی وجودشان قابل توجه است بامید شرایط بهتری خود را داوطلبانه معرفی می‌کنند بهمین قرار است جریان امر برای کوتاه قدان.

دوقلوها و کوتاهان را جدا کرده تمامی بطرف دست راست هدایت می‌شوند، لباس‌های شخصی را از آنها نمی‌گیرند، چند نفر نگاهبان آنان را بطرف خوابگاه‌های چوبی مخصوصی که برای آنها تهیه شده راهنمایی و نسبتاً اندکی بهتر با آنها رفتار میکنند، غذای آنها خوب و محل خوابشان آسایش بخش است، جای آنها در خوابگاه نمره ۱۴ متعلق به اردوگاه «ف» می‌باشد و از آن جاست که مراقبین آنان را به اطاق‌های آزمایش که در اردوی کولی‌ها واقع است و قبلاً از آن بحث شده (اشاره به متن کتاب است) راهنمایی میکنند، در آن جاست که روی این افراد تمام آزمایش‌هایی را که ممکن است روی یک موجود جاندار انجام داد بعمل می‌آورند از قبیل گرفتن خون، تعویض خون بین دوقلوها، همچنین آزمایش‌های بی‌شماری که بیان آنها خسته‌کننده و ملالت‌آور است.

آنگاه نقاش هنرمند براك «دینا» نقشه‌های مقایسه‌ای جمجمه‌ها و داخله گوش‌ها و بینی و دهان و دست و پای دوقلوها را رسم می‌کند، هر نقشه‌ای در یک پرونده مخصوص که با مشخصات انفرادی تشکیل شده قرار داده میشود و در همان پرونده است که نتایج آزمایش‌های مختلف وارد و ثبت می‌شود - طرز عمل برای کوتاه‌قدان نیز بهمین قرار است.

این آزمایش‌ها که در اصطلاح طبی (in vivo) یعنی تجربه‌هایی که روی یک موجود زنده اجرا می‌شود نام دارد. تمام تحقیقات ممکنه را در امر دوقلو بودن شامل نمی‌گردد و دارای نواقصی زیاد است و نتایجی که از آنها بدست می‌آید غیر کافی است.

مطالعه دوقلوها از نظر آناتومی و آناتومی باتولوژیک است - و منظور مقایسه‌ی اعضا سالم با اعضایی است که بطور غیر عادی کار میکنند و یا منظور مطالعه ناخوشی‌های دوقلوها است - برای این مطالعه هم مطالعه آناتومی باتولوژیک لازم است و وجود جسد ضرورت دارد - چون باید تشریح را در عین حال در آن واحد برای دوقلو انجام دهند و نکات غیر عادی را مشخص نمایند باید دوقلوها باهم بمرند! باین دلیل است که دوقلوها در یکی از اطاق‌های اردوگاه اشویتز در محله ب ۳ و بدست دکتر منگل کشته می‌شوند. در این جا واقعه‌ای اتفاق می‌افتد که در تاریخ علوم طبی عالم منحصر بفرد است -

دو برادر دوقلو باهم می‌مرند و امکان تشریح جسد آنها فراهم است - کجا در شرایط عادی زندگانی می‌توان برادران دوقلویی را یافت که باهم و در یک محل بمرند؟ زیرا دوقلوها هم بواسطه پیش‌آمدهای زندگی از هم جدا میشوند - دور از یکدیگر زندگانی میکنند و

عادت ندارند که در آن واحد بپزند... یکی مثلاً در سن ده سال و دیگری در سن پنجاه سال میبزد و در این شرایط امکان اقدام به مقایسه تشریحی فراهم نمی شود. در اردو گاه اوشویتز چندین صد دوغلو است و بنا بر این چندین صد وسیله برای مطالعه منظور فراهم است برای این است که دکنر منگل از همان ابتدای ورود دوغلوها و کوتاه دندان را از دیگران سوا می کند. برای این است که بطرف دست راست هدایت و باطاقهای کسانی فرستاده میشوند که از آنان حفاظت می کنند، برای این است که غذای خوب می خورند و برای این است که شرایط بهداشتی مناسبی در اختیار آنهاست تا آنکه مریض نشوند و اتفاقاً یکی قبل از دیگری نمیرد! باید باهم و در حال سلامت بپزند!

گروه بان کارکنان کرمانتوریوم نزد من آمده اطلاع میدهد که یک سرباز اس اس با اتفاق کارمندی از دسته حمل و نقل اجساد منتظر من هستند. من بطرف آنها میروم. برای آنها ورود در حیاط ممنوع است. من از دست مأمور اس اس اسناد مربوط به این اجساد را میگیرم. اینها پرونده های برادران کوچک دوغلو است - دسته کارمندان حمل و نقل که از زن ها تشکیل شده تابوت را که روی آن پوشیده شده است جلوی من زمین می گذارند. روی تابوت را غب میزنم جسد دو نفر دوغلوی دوساله در زیر روپوشی قرار دارند من بدو نفر از افراد خودم دستور میدهم که اجساد را ببرند و روی میز تشریح بگذارند.

پرونده را باز کرده آنرا ورق میزنم. آزمایش های کلینیکی خیلی مفصلی بعمل آمده، عکس های چندی با ملاحظات و نقشه های مختلف جوانب گوناگون دوغلو بودن این دو موجود کوچک را توضیح میدهند. فقط مشاهدات مربوط به آناتومی پاتولوژیک کسر است - اجرای این قسمت برعهده من است - دو دوغلو باهم مرده اند و در روی میز بزرگ تشریح پهلوی هم قرار گرفته اند. اینها هستند که با مرگ خود باید معمای افزایش نژاد را حل نمایند.

افزایش نژاد عالی، که برای حکومت و تسلط برگزیده شده است «منظور» مقدسی است. اگر ممکن شود که در آینده هر مادر آلمانی حتی الامکان دوغلو هائی بدنیا بیاورد چه نتایج گرانبهائی حاصل می شود! پی گذاران این طرح بی معنی، علمای سالخورده نژاد رایش سوم هستند. اجرای این آزمایش هارا دکنر منگل رئیس پزشکان اردو گاه اوشویتز طبیب جرم شناس معروف بهمه گرفته است - بهتر خواهد بود که نام او را طبیب جنایت کار بگذاریم تا پزشک جرم شناسی!

در بین خیانت کاران خطرناک ترین نوع «پزشک فائونی» است بخصوص وقتی که دارای اختیاراتی بوسعت اختیارات دکنر منگل باشد. میلیونها مردم را بوادای مرگ میکشاند برای آنکه بر طبق نظریات نژادی آنها این اشخاص موجوداتی پست و مضر برای انسانیت هستند. همین طبیب جنایت کار ساعات ممتدی پهلوی من و در بین میکرسکپها اتوها و لوله های آزمایشی میماند. با آنکه در کنار میز تشریح ایستاده بارو پوش خونی و دست های خونی مانند یک دیوانه چیزی را جستجو میکند. اولین هدف افزایش نژاد آلمانی است، هدف نهائی تولید آلمانی های پاک نژاد به تعداد کافی است تا آنکه جای ملل چک و هنگری و لهستانی را که محکوم به فنا هستند بگیرند و محوطه ای را که بنام فضای حیاتی رایش سوم خوانده شده است و موقتاً این ملل سکنی دارند برکنند!



تشریح دوغلو های کوچک را تمام کرده صورت جلسه ای بر طبق مقررات تشریحی می نویسم... کار خود را بخوبی انجام داده ام و بنظر می رسد که رئیس من از من راضی است. خط مرا قدری باشکال می خوانند زیرا با حروف بزرگ می نویسم، به این طرز نوشتن در امر یک آشنا شده ام، باوند کم می دهم که اگر صورت جلسه هارا تمیز و خوانا می خواهد باید ماشین تحریری در اختیار من بگذارد. از من می پرسد به چه نوع ماشین تحریری عادت دارم پاسخ می دهم ماشین «الپیا» الیت». می گوید «بسیار خوب من یک ماشین تحریر برای شما می فرستم و کار تمیز لازم دارم زیرا باید به مؤسسه تحقیقات بیولوژیک و نژادی و تکاملی «برلن داهلم» فرستاده شود. من باین طریق اطلاع پیدا میکنم تحقیقاتی که این جا بعمل می آید زیر نظر و بازرسی بزرگترین علمای طب در یکی از مشهورترین مؤسسه های علمی دنیا است....

روز بعد یک سرباز اس. اس ماشین تحریر «الپیا» بی برای من می آورد باز هم اجساد دوغلو هائی را دریافت می کنم - چهار جفت از اردوگاه گولی ها برای من می آورند این ها دوغلو هائی هستند که همگی از ده سال کمتر دارند.

تشریح یک جفت از دوغلوها را تمام کرده ام. در جدار خارجی طرف چپ قلب لکه قرمز کم رنگی است که بر اثر تزریق ایجاد شده و رنگ آن بزحمت از رنگ اطراف متمایز است و - ممکن نیست اشتباه کنم - تزریق بایک سوزن خیلی نازک انجام شده است. بدیهی است که این سوزن برای انژکسیون است - این انژکسیون را بچه منظور زده اند؟ ممکن است تزریق در قلب در موارد خیلی فوری که قلب از کار می ایستد اجرا شود - بزودی خواهم دانست - قلب را باز میکنم معمولاً با قاشق مقدار خونی را که در دهلیز چپ موجود است برداشته وزن میکنند. این کار در مورد حاضر میسر نیست زیرا خون بتمامی بسته است. با اسباب قدری از خون بسته را جدا کرده بو میکنم بوی مخصوص کلروفرم محسوس است. سوزن کلروفرم را در قلب زده اند تا خون بسته شده مجاری را مسدود و آنرا باوقفه قلب ایجاد مرگ نماید!

زانوهایم می لرزد زیرا وحشتناکترین اسرار طب را پیش سوّم را کشف میکنم. فقط با گاز نیست که می کشند بلکه با انژکسیون کلروفرم قلب را از کار بازمی دارند؛ عرق سردی از پیشانی من جاری است. بغتم یاری کرده است که تنها هستم - جلوی دیگران باشکال می توانستم هیجان خود را مخفی کنم - تشریح را تمام میکنم. اختلافاتی را که ملاحظه می شود روی کاغذ یادداشت میکنم. معذک موضوع کلروفرم و خون منجمد دهلیز چپ و محل سوزن را که در روی جدار خارجی قلب نمودار است در گزارش قید نمیکنم. این یک احتیاط بوردی است. پرونده های دکتر منگل در خصوص این دوغلوها در دست من است. نتایج دقیق آزمایش ها و عکس ها و نقشه های مختلف در آن مضبوط است ولی از شرایط و علل مرگ ذکر نمیکنم. در صورت جلسه تشریح هم من این ستون را پر نمیکنم. خوب نیست که انسان از حدود آنچه دانستن آن مجاز است تجاوز کند و در این جا توجه بدین نکته خیلی بیشتر از جا های دیگر لازم است من طبیعتاً ترسو نیستم و اعصابم قوی است در جریان پزشکی خود غالباً علل مرگ را کشف و ابراز کرده ام - اجساد مختلف از کسانی که بواسطه انتقام یا حسد یا برای منافع مادی کشته شده اند، و با اینکه خودکشی کرده اند و یا بالاخره آنانکه بر مرگ

طبیعی مرده اند دیده‌ام . به تحقیق در علل مخفی مرگ عادت کرده‌ام . در چندین مورد از تعجب حالت خفگی بمن دست داده است ولی اکنون لرزش ترس است که سراپای وجودم را فرا گرفته است . اگر دکتر منگل شك می برد که من سر تزریقات او را کشف کرده‌ام ده نفر پزشك از دستة سیاسی اساس برای گواهی مرگ من می فرستاد .

بنا بر احکامی که دریافت کرده بودم من باید اجساد را به زندانی هائی که مأمور سوختن آنها هستند تسلیم کنم - آنان فوراً کار خود را انجام می دهند - من باید آن اعضائی از بدن را که از نظر علمی قابل توجه باشند برای ملاحظهٔ دکتر منگل نگاهدارم . اعضائی که ممکن است برای مؤسسه تحقیقات برلن قابل توجه باشند باید در الکل نگاهداری شوند ... این قطعات را به طرز خاصی بسته بندی کرده بپست می فرستند . روی بسته ها مهر « مواد جنگی فوری » می زنند و باین طریق با حق تقدم و سرعت حمل می شوند .

در مدت فعالیت در کرمانشاه و تبریز من بسته های زیادی از این قبیل فرستاده‌ام . در جواب ملاحظات علمی دقیق و یا دستورها و تعلیماتی دریافت کرده‌ام - برای ترتیب و حفظ مکاتبات ناچار پرونده های مخصوصی تشکیل داده‌ام - اولیای مؤسسه تحقیقات برلن مرتباً امتحان خود را از ارسال قطعات گرانبها و نادری که فرستاده می شد به دکتر منگل اظهار می نمودند !

وقت دیر و هوا تقریباً تاریک شده است . دکتر منگل خارج شده و من با افکار خود تنها هستم . تقریباً بدون اراده اسبابها و آلات تشریحی را در جای خود قرار میدهم و پس از آنکه دست های خود را شستم به اطاق کار خود میروم و بامید قدری آسایش سیگاری را آتش میزنم . فریاد وحشت ناگهانی می شنوم که مرا می لرزاند . بلافاصله بعدصدای ماشه تفنگ و بعدصدای زمین خوردن جسم سنگینی بگوش میرسد - گوش فرا میدارم - اعصابم خیلی ناراحت است . می خواهم به بینم در دقائق بعد چه اتفاق می افتد . قبل از اینکه یک دقیقه تمام بگذرد باز فریادی می شنوم و سپس صدای ماشه اسلحه و افتادن جسمی بگوش میرسد .

هفتاد و یک بار صدای ماشه اسلحه و هفتاد و دو بار صدای سقوط جسمی را می شنوم - عده ای با قدم های سنگین دور می شوند و بعد آرامش کامل برقرار می گردد . محل وقوع تراژدی وحشتناکی که الان اتفاق افتاد اطلاقی است که وصل به تالار تشریح می باشد . این اطاق مستقیماً به دالان راه دارد . اطلاقی است نیمه تاریک با کف سیمانی - پنجره بامبله های آهنی رویه حیاط عقبی بازمی شود - از این اطاق من به عنوان انبار اجساد استفاده میکنم - در این اطاق است که اجساد را می گذارم ، تا نوبت تشریح به آنها برسد و همچنین پس از خامهٔ تشریح اجساد را بر میگردانم تا برای سوختن ببرند .

در مقابل مدخل اطاق روی زمین مقداری لباسهای زنانه مستعمل و کثیف - کفش های چوبی خراب - تعدادی عینک و مقداری خرد نان - یعنی خلاصه اسبابهای خاص زن های اردو گاه روی هم انباشته شده است .

وقتی که وارد اطاق می شوم پس از صداهائی که شنیده بودم منتظر منظره فوق العاده ای بودم . نگاهی دور تادور اطاق که در نیمه تاریکی فرو رفته بود منظره وحشتناکی در جلوی چشمم قرار داد .

در مقابل من اجساد هفتاد و یک جوان لخت بزمین ریخته است . بادست و پای خمیده اجساد درخون خود و درخون اجساد مجاور غوطه می خورند و بطور متفرق قرار گرفته اند . نزدیک

می شوم و باد هشت ملاحظه می کنم که تمام این قربانی ها نرده اند. بعضی از آنها هنوز زنده اند. دست ها و پاهاى بعضی از آنها بطور ملایم حرکت می کنند و با چشم های وحشت زده سعی میکنند سر خود را بالا بیاورند.

سر دوسه نفر را که هنوز جان دارند بلند می کنم و حالا ملتفت می شوم که علاوه بر مرگ حاصل از گازسیکلن و تزریقات کلروفورم طریقۀ سومى هم برای کشتن هست. يك گلوله در پشت گردن از مدخل معلوم است که گلوله ۶ میلیمتری است و بنابراین از اسلحه کوچکی خارج شده است. منفذ خروج دیده نمی شود. از این ملاحظات استنباط می کنم که گلوله مستعمل گلوله سربی است زیرا تنها گلوله سربی است که می تواند در استخوان های سرفرو رفته همان جا متلاشی شود و باقی بماند - متأسفانه من در این خصوص اطلاعات و صلاحیت دارم و با وحشت تمام وضع را مجسم می کنم.

بنا بر این تعجب نمیکنم که این گلوله های کوچک خیلی از قربانی ها را فوراً نکشته باشد. معذک این نیز را بطوری که از سوختن پوست معلوم می شود از فاصله سه تا چهار سانتی متر هدف گیری کرده اند. بنظر میرسد که گلوله یکی دو میلیمتر تغییر سیر داده و بهمین جهت باعث مرگ فوری نشده است.

از این وقایع هم اطلاع حاصل می کنم و دیگر فکری نمیکنم - می ترسم دیوانه شوم - میروم توی حیاط - از یکی از کارکنان کرماتورיום می پرسم که این هفتاد بدبخت از کجا آمده اند - بمن میگوید «اینها از محله ث انتخاب شده اند. همه شب کامیون هفتاد نفر می آورد و هر کدام يك گلوله از پشت سر دریافت میکنند»

سرم سنگین است و تقریباً گیج و مدهوش شده ام. در خیابان های شنی که در بین باغچه های چمنزار حیاط کرماتورיום واقع هستند قدم میزنم - نگاهم به تجمع شبانه کارکنان کرماتورיום می افتد. این دفعه تغییر کیشک نمیدهند زیرا کرماتورיום نمرة ۱ امروز کار نمی کند - در جهت کرماتورיום های ۲ و ۳ و ۴ نگاه می کنم و می بینم که از دود کش های آنها همگی آتش زبانه می کشد ...

هنوز برای شام خوردن زود است. کارکنان کرماتورיום يك توپ فوتبال می آورند دسته ها روی زمین قرار گرفته «اس اس بر علیه اس.ک» (کارکنان کرماتورיום) بازی میکنند. بالنزرا بهوا پرتاب می کنند. خنده پر صدائی حیاط را فرامیگیرد. تماشاچی ها که اس اس و کارکنان کرماتورיום هستند طرفین را تشجیع می کنند. بازی کنان درست مثل اینکه در زمین يك شهر کوچک آرام باشد بازی میکنند.

با تعجب تمام این راهم بخاطر می سپارم ولی تا آخر بازی صبر نمیکنم، میروم در اطاقم - پس از آنکه شام خوردم دو قرص ده سانتیگرامی گاردنال می خورم و میخوابم.

(پایان)